

## وجوه تشابه و افتراق دموکراسی و ارکان آن با نظام ولایت فقیه از دیدگاه قائلان به دو نظریه نصب (آیت الله مصباح یزدی) و نخب (آیت الله منتظری)

ایمان مختاری<sup>۱\*</sup>، محسن اسماعیلی<sup>۲</sup>

### چکیده

دموکراسی و ارکان آن از لحاظ مبانی نظری دارای وجوه افتراق و تشابهی با نظام ولایت فقیه از دیدگاه برخی از قائلان به نظریات نصب و نخب است، زیرا به طور طبیعی مقتضیات ذاتی نظام ولایت فقیه به عنوان نظام مقید به مکتب اسلامی با نظام‌های دموکراسی عرفی یا مقید به حقوق بشر تفاوت خواهد داشت. ضرورت این بحث به این دلیل است که برخی فقهای قائل به نصب و نخب در طول سیر علمی خویش دچار تغییر عقیده شده و در نظریات خود تجدید نظر کرده‌اند. از این رو نگارنده با تکیه بر روشی توصیفی تحلیلی، از بررسی آرا و عقاید دو تن از فقهای معتقد به هر دو نظریه، بدین مطلب رسیده است که از یک طرف تحقق دموکراسی و ارکان آن به شیوه نظام‌های عرفی و حقوق بشری، در نظام‌های ایدئولوژیک دست‌نیافتنی است. از طرف دیگر، بین دیدگاه آنان در مورد مفهوم دموکراسی و ارکان آن و راهکارهای تحقق آنها، تفاوتی مشاهده نمی‌شود، زیرا هر دو طیف دموکراسی و ارکان آن را مقید به نظریه ولایت فقیه و نظام ولایی می‌دانند و در راستای تحقق آن معنا می‌کنند.

### واژگان کلیدی

ارکان دموکراسی، دموکراسی، فقه شیعه، نظریه نصب، نظریه نخب.

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشکده حقوق، پردیس فارابی دانشگاه تهران، قم (نویسنده مسئول).  
Email: iman.mokhtari@ut.ac.ir

۲. دانشیار، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران.  
تاریخ دریافت: ۹۴/۰۷/۲۹، تاریخ پذیرش: ۹۵/۰۲/۰۶

## مقدمه

دموکراسی و ارکان آن بنیان‌های حیاتی جوامع هستند که بسته به میزان پیشرفت فکری و فرهنگی و سطح علمی آنها، قابلیت تحقق متفاوتی دارند. در قالب جامعه مدنی و با تحقق آن، قانونمند شدن و معتدل شدن فضای جامعه تأمین و تضمین می‌شود و پس از تحقق این دو هدف زمینه تحقق سایر مؤلفه‌های یک جامعه سالم، علمی و متمدن فراهم می‌شود. هر اندازه نهادهای مدنی در یک جامعه فعال‌تر و دربرگیرنده تعداد بیشتری از افراد تشکیل‌دهنده آن و در عین حال دارای گستره فعالیت وسیع‌تری باشند، امکان تحقق دموکراسی، حاکمیت قانون و استیفای حقوق و آزادی‌های اساسی مردم فراهم‌تر است.

از سوی دیگر باید به این موضوع مهم توجه داشت که در کشور ما نظامی مکتبی حکومت می‌کند که بنا به مقتضای خود بسیاری از لازمه‌ها و اهداف دموکراسی را بر نمی‌تابد. به عبارت بهتر، آزادی بیان و سایر آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، برابری سیاسی، امکان مشارکت گروه‌های مخالف با ایدئولوژی حاکم بر انتخابات، تصویب قوانین براساس خواست شهروندان و مواردی از این دست، از لوازم و اهداف دموکراسی‌اند که با قیود محدودیت‌آوری در نظام ولایتی مورد پذیرش قرار می‌گیرند. بنابراین مسلم است که نظام ولایت فقیه در شرایط و اهداف خود با نظام دموکراسی تفاوت‌های بسیار دارد که در ادامه ضمن تلاش در ارائه مفهومی از دموکراسی و برخی ارکان آن، آنها را از منظر دو تن از فقهای سرشناس معتقد به نظریات نصب و نخب مورد اشاره و تحلیل قرار داده‌ایم.

## مفهوم دموکراسی

نظریه حاکمیت مردم، نخستین بار از آغاز قرون وسطی توسط اندیشمندان کاتولیک عنوان شد و سپس توسط مخالفان نظام سلطنتی گسترش یافت. نظریه حاکمیت مردم حول این محور بود که همه افراد بشر، هم از لحاظ ناموس خلقت و هم از نظر حقوق فردی با هم برابرند و دلیلی وجود ندارد که در میان مردم برابر و مساوی، یکی بدون دلیل بر دیگران مسلط باشد و بر آنها حکم راند. این نظریه امروز «حاکمیت تقسیم‌شده» خوانده می‌شود و باید لزوماً بر آرای عمومی تکیه داشته باشد. نتیجه منطقی این اندیشه آن است که هرچه اکثریت مردم خواستند، باید اجرا شود و قوانین ناشی از این اکثریت بر همه موافقان و حتی مخالفان قابل تحمیل خواهد بود (رحمت‌اللهی، ۱۳۸۸: ۲۱۲). مفهوم دموکراسی به حکومت (kratia) و مردم (demos) بازمی‌گردد و اینکه حکومت باید به دست مردم و برای مردم باشد. دموکراسی بسان یک ارزش اجتماعی و سازمان سیاسی، ریشه در یونان قدیم دارد. مفهوم اولیه دموکراسی، حکومت

مستقیم توده مردم بوده است (توحیدفام، ۱۳۸۱: ۲۶۶). هر چند سابقه دموکراسی به معنی «حکومت مردم»، به یونان و روم باستان برمی گردد، مفهوم دموکراسی در اندیشه سیاسی جدید تا قبل از پایان سده هفدهم ظاهر نشد. دموکراسی‌های قدیم نوعی دموکراسی مستقیم بودند، ولی دموکراسی‌های عصر جدید مبتنی بر انتخاب نماینده و وکیل هستند. دموکراسی عهد باستان با سه شرط برابری در مقابل قانون، حق برابر در رسیدن به کلیه مناصب، و آزادی بیان به تصویر درآمده بود. این دموکراسی به اعتبار شهری که جماعت سازمان یافته‌ای در آن زندگی می‌کنند، وضع شده است و ممنوعیت حق رأی بردگان به دلیل شهروند نبودن آنهاست، نه بردگیشان (همان: ۲۷۶)؛ «حکومت مردم بر مردم». این تعریف که در سرشت خود، حکومت و حاکمیت پاره یا جزیی از مردم را خواه از سوی فرد یا گروه بر کل اجتماع نفی می‌کند، بر پایه این اندیشه استوار است که همه مردم باید به گونه‌ای در حکومت کردن همباز باشند (ابوالحمد، ۱۳۸۴: ۱۷۲). دموکراسی هم شکلی از حکومت است و هم فلسفه زندگی با هم؛ حکومتی است که در آن مردم یا اکثریت آنها دارنده قدرت نهایی تصمیم‌گیری درباره مسائل مهم سیاست عمومی‌اند. چنین حکومتی هدفی در خود نیست، بلکه وسیله‌ای است برای دستیابی به اهداف بسیار مهم‌تر زندگی خوب برای همه ساکنان کشور، حداکثر آزادی فردی همراه با تأمینات عمومی، نظم و رفاه، بیشترین امکانات برای همه، رشد کامل شخصیت افراد و مشارکت فعال بیشترین شمار ممکن شهروندان در حکومت (عالم، ۱۳۹۳: ۲۹۶). مفهوم اصلی این ایدئولوژی برابری همگان در حوزه سیاسی و حقوقی است. دموکراسی حکومتی است مبتنی بر آرا و افکار عمومی و باید پیوسته نسبت به آن احساس مسئولیت کند؛ به سخن دیگر صرف دموکراتیک بودن منشأ حاکمیت برای دموکراسی کافی نیست، بلکه مسئولیت در مقابل مردم باید مستمر باشد و حکومت دائماً منشأ دموکراتیک خود را تجدید کند. حکومت دموکراسی در فضایی عمل می‌کند که سرشار از نهادها و انجمن‌های مستقل و خودجوش و متعددی باشد که در مقابل خودکامگی احتمالی حکام از حقوق و آزادی‌های افراد و انجمن‌ها پشتیبانی کنند (بشیریه، ۱۳۹۳: ۱۶۲-۱۶۱). شرط عملکرد رضایت‌بخش نهادهای دموکراتیک رعایت آزادی‌های اساسی از جمله آزادی بیان، انجمن و قلم است؛ آزادی همچون جریان خون ارگانیسم حکومت دموکراسی است (همان: ۱۶۳). در اصطلاح سیاسی امروز، دموکراسی حکومتی است که آن را اراده انسان‌ها به وجود آورده است و نفوذ ناشی از امتیازهای طبقاتی و اقتصادی در آن مطرح نیست و همه انسان‌ها در زمینه قوانین کشوری و توزیع عادلانه قدرت و سرمایه‌های عمومی برابرند. البته چون عموم ملت اغلب در یک امر اتفاق نظر ندارند، براساس نظر اکثریت عمل می‌شود، ولی این مردم هستند که قدرت حاکمه و مقننه را تعیین می‌کنند (کواکبیان، ۱۳۷۰: ۱۶). مراد از دموکراسی این است که حق تعیین راه و روش به دست خود مردم باشد؛ مردم به اراده خود نظم و قانون را برقرار سازند و قوای اجرایی را برگزینند؛ خواه این کارها را مستقیماً

خود ایشان انجام دهند یا به برگزیدگان نشان بسپارند یا آمیخته‌ای از هر دو شیوه را به کار گیرند (حائری، ۱۳۶۴: ۲۵).

## ارکان دموکراسی

بعد از بیان مطالبی در زمینه تعاریف مختلف از دموکراسی و شرح دیدگاه‌های قائلان به نظریات انتصاب و انتخاب در مورد آن، حال به بیان مطالبی درباره ارکان دموکراسی یا به بیان بهتر دموکراسی مکتبی یا مردم‌سالاری دینی یا دموکراسی مقید به ایدئولوژی می‌پردازیم و سپس مفاهیم و نظریات فقهای شاخص از هر دو گروه مذکور را در مورد ارکان آن بررسی می‌کنیم. ارکان دموکراسی را می‌توان جامعه مدنی، مطبوعات و احزاب برشمرد.

## جامعه مدنی

جامعه مدنی مجموعه نهادها، انجمن‌ها و تشکیلات اجتماعی است که به دولت و قدرت سیاسی وابسته نیستند، ولی نقش تعیین‌کننده‌ای در صورت‌بندی قدرت سیاسی دارند. جامعه مدنی وقتی قوام می‌یابد که نه تنها از نظر قدرت سیاسی استقلال داشته و خودمختار باشد، بلکه بر نهادهای دولت نیز اعمال قدرت یا نفوذ کند. براساس این تعریف جامعه مدنی باید حاوی مجموعه‌ای از حوزه‌های عمومی خودمختار باشد که در درون آنها، انجمن‌ها و نهادهای مدنی بتوانند به امور خود سروسامان دهند و منافع اعضای خود را پاس دارند. از طرفی انحصار قدرت و منابع امریت در دست هر گروه اجتماعی یا نهاد سیاسی، به وجهی که مانع از مشارکت و رقابت دیگر گروه‌ها و نهادها شود، مانع تحقق جامعه مدنی و دموکراسی است (بشیریه، ۱۳۹۳: ۳۲۴-۳۲۵). نقش و فعالیت جامعه مدنی یکی از معیارهای اساسی در طبقه‌بندی رژیم‌های سیاسی به‌طور کلی و دموکراسی‌ها به‌طور اخص به‌شمار می‌رود. تمییز رژیم‌های دموکراتیک، شبه‌دموکراتیک، اقتدارطلب، توتالیتر، فاشیستی و غیره بر حسب ملاک فعالیت و توانمندی جامعه مدنی و رابطه آن با دستگاه قدرت دولتی صورت می‌گیرد. در تعبیرهای محدودتر از رابطه دموکراسی و جامعه مدنی، بر اهمیت انجمن‌های اجتماعی به‌عنوان عناصر تشکیل‌دهنده جامعه مدنی در تکوین و استقرار دموکراسی تأکید می‌شود، که انجمن‌ها نهادهایی هستند که شهروندان در جوامع معاصر برای پیشبرد علایق و منافع مشترک خود تشکیل می‌دهند (همان: ۳۲۶-۳۲۷). برخی ویژگی‌هایی برای جامعه مدنی ذکر کرده‌اند، به این صورت که اولاً جامعه مدنی یک «تجمع عامل» است، اما هر تجمع عامل دو جزء مقوم دارد: عقلانیت مشترک و سازماندهی (نظم) مسلط. ویژگی دوم جامعه مدنی این است که عقلانیت مشترک و رسمی آن از نوع «جامع» است، یعنی سعادت انسان و راه نیل بدان را ترسیم می‌کند. سوم اینکه در

جامعه مدنی «نظم حکومتی» برقرار است؛ یعنی نظمی در سازماندهی جامعه مدنی مسلط است که در آن ناظم می‌تواند از «زور» استفاده کند. این سه ویژگی ذاتی جامعه مدنی است (لاریجانی، ۱۳۷۷: ۱۷۹). یکی از نویسندگان نیز لزوم حکومت قانون را از لوازم جامعه مدنی می‌داند که مورد اتفاق همه خردمندان است و قدرت برتر را برای تأمین نظم جامعه مدنی کافی نمی‌داند (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۲).

از طرفی به نظر برخی نویسندگان، جامعه مدنی را به چهار صورت می‌توان تعریف کرد: نخست به مفهوم عام، دوم به مفهوم فلسفی، سوم به مفهوم حقوقی و چهارم به مفهوم جامعه‌شناختی.

اول) جامعه مدنی در مفهوم عام به مدنیت و تمدن برمی‌گردد. جامعه مدنی از دو کلمه تشکیل شده است؛ جامعه و مدنی که توصیف آن جامعه است. مقصود از جامعه شکل اجتماعی است، یعنی مجموعه افرادی که با رعایت قواعد و مناسک و یک نوع احساس همبستگی و وجدان جمعی با هم رابطه ایجاد کرده‌اند. کلمه مدنی نیز منسوب به مدینه است که همان تجمع سامان‌یافته یا شکل اجتماعی با وصف مدنیت و تمدن و خصوصیت‌های متمدن بودن است (قمشی، ۱۳۷۸: ۶).

دوم) در تعریف فلسفی، جامعه مدنی شکل‌های غیردولتی است؛ به این معنا که در فلسفه و جامعه‌شناسی، جامعه را دارای سه لایه متفاوت زیربنایی (افراد در نقش انفرادی، خصوصی، خانوادگی)، روبنایی (دولت و نظامات سیاسی و حقوقی) و نهادهای میانی (واسط) بین لایه زیربنایی و لایه روبنایی می‌دانند و جامعه مدنی را این لایه اخیر، یعنی نهادهای مدنی واسط بین حیطه خصوصی و خانوادگی یا به تعبیر اقتصادی آن بخش خصوصی از یک طرف و حیطه عمومی و دولتی از طرف دیگر، معرفی می‌کند (همان: ۸-۷).

سوم) در تعریف حقوقی، مهم‌ترین مختصات جامعه مدنی، «نهادینه شدن قانون در جامعه» یعنی حکومت قانون بر روابط بین افراد در جامعه و بین مردم و دولت است. در این تعریف، افراد فاقد تابعیت هم حقوق و آزادی‌هایی دارند. این حقوق و آزادی‌ها دارای ضمانت اجرای قانونی است. شاخصه این تعریف قانونمند بودن روابط افراد و قوای دولتی است. یعنی همه مراجع قدرت، قدرت خود را از قانون می‌گیرند و باید خاضع و تابع قانون باشند (همان: ۸).

چهارم) از لحاظ جامعه‌شناختی جامعه مدنی قسمتی از جامعه است که در انگلیسی به آن شکل‌های غیردولتی می‌گویند. در این تعریف جامعه مدنی لایه میانی و واسطی از طریق نهادها، سازمان‌ها، نیروها، شبکه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، آموزشی، حرفه‌ای، فرهنگی، اطلاع‌رسانی، تبلیغاتی و... است که بین آحاد ملت و حیطه خصوصی (فرد و خانواده) با حیطه عمومی (حکومت و نهادهای دولتی) رابطه ایجاد می‌کند و خواسته‌های مردم را به حکومت و

محدودیت‌ها یا اولویت‌های حکومت را به مردم منتقل می‌کند. در این تعریف ویژگی عمده جامعه مدنی، کثرت‌گرایی و تنوع اجتماعی است (همان: ۱۰).

## مطبوعات

مطبوعات دارای دو معنای عام و خاص است؛ در معنای خاص، مفهوم مطبوعات بر روزنامه، مجله، نشریه و مانند آنها دلالت دارد. مفهوم مطبوعات، در معنای عام، بر هر گونه مطلب منتشرشده (یا مطبوعه) دلالت می‌کند. اگر در بحث از نسبت دموکراسی و مطبوعات به معنای خاص آن مفهوم بسنده شود، به مقصود مورد نظر نخواهیم رسید. بر این اساس وقتی از نقش مطبوعات و ارتباط آن با دموکراسی بحث می‌شود، معنای عام این اصطلاح (هر گونه مطلب و ماده منتشرشده) مدنظر است. در یک کلمه مطبوعات یعنی هر آنچه چاپ و با شمارگان بالا توزیع می‌شود. این مطالب، به دلیل ارتقای تضارب آرا و اساساً اطلاع از دستاوردهای فکری، هم موجب شکل‌گیری آرا و نگرش‌های قابل دفاع می‌شوند و هم نظارت بر شیوه اداره امور عمومی را ممکن می‌سازند (راسخ، ۱۳۹۳: ۴۱۹ - ۴۱۸). مطبوعات آزاد بی‌طرف برای موفقیت حکومت دموکراتیک ضروری است. مهم‌تر آنکه خبرها باید به‌درستی ارائه شود تا شهروندان را به قضاوتی درست و سالم توانا کند. اما در عمل برای رسیدن به این هدف مطلوب هیچ راهی وجود ندارد (عالم، ۱۳۹۳: ۳۷۰). در جوامع دموکراتیک، مطبوعات، یکی از پایه‌های دموکراسی و عرصه‌ای برای ابراز عقاید مخالف و موافق به‌شمار می‌رود. از سوی دیگر، آزادی مطبوعات در نشر مطالب در جوامع سکولار تفاوت چشمگیری با جوامع اسلامی دارد و در تفکر علمای شیعه با مواضع مختلفی مواجه است که از سویی قائل به برخورد‌های محدودکننده‌اند و از سوی دیگر، به برخورد با تساهل و تسامح با مطبوعات اعتقاد دارند.

## آرای فقهای معتقد به نظریات نصب و نخب

در این قسمت دموکراسی و ارکان آنها از منظر آیت‌الله مصباح یزدی به‌عنوان قائل به نظریه ولایت انتصابی و آیت‌الله منتظری به‌عنوان قائل به ولایت انتخابی در دو بخش بررسی می‌شود.

## دیدگاه‌های آیت‌الله مصباح یزدی

دموکراسی شیوه‌ای برای رفع اختلافات در درون یک سازمان است، که با این تعریف دموکراسی از حوزه فلسفه سیاست خارج شده و داخل حوزه مدیریت به مفهوم عام می‌شود. اگرچه حکومت و اداره کردن جامعه هم در واقع یک کار مدیریتی در سطح کلان است، به هر حال

قلمرو خاصی دارد و برای اینکه به مفهوم دموکراسی توسعه بدهند، می‌گویند هر جا بین دو گروه اختلافی پدید آمد، اگر به همان ترتیب که عرض شد با هم سازش کنند، این همان دموکراسی است. توضیح آنکه در زمینه اختلاف بین دو گروه ممکن است یک گروه با زور بر دیگری مسلط شود و نظر خود را تحمیل کند، بی‌شک این روش دموکراتیک نیست؛ اما اگر با هم توافق کردند و در نهایت نظر اکثریت را پذیرفتند، به دموکراسی تن داده‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۳۰۵). دموکراسی عبارت است از شکلی از حکومت که مطابق با اصول حاکمیت مردم، برابری سیاسی، مشورت با همه مردم و حکومت اکثریت سامان یافته است (همان: ۱۷). دموکراسی صرفاً به امر مشارکت و انتخابات، اشاره دارد، مانند این تعریف که: «دموکراسی عبارت است از طریقه تصمیم مردم که چه کسی باید حکومت کند و هدفش چه باید باشد». بنا به اعتقاد نظریه‌پردازان معاصر، دموکراسی در رایج‌ترین معنای خود ناظر بر یکی از گونه‌های حکومت است که در آن قدرت در دست یک یا چند نفر نیست، بلکه از آن اکثریت است (همان: ۱۹). در حقیقت جوهره این نگرش به دموکراسی، مشارکت مردمی در تصمیمات سیاسی است و ایدئولوژی و شیوه در آن مطرح نیست. طبیعی است این نگرش به دموکراسی در چارچوب‌های مختلف فرهنگی و فلسفه‌های سیاسی قابل اجراست (همان: ۲۰). دموکراسی یعنی حکومت مردم یا به تعبیر دیگر مردم‌سالاری، منظور این است که در امور حکومتی اعم از قانونگذاری و اجرای قانون و سایر شئون سیاسی جامعه مردم خودشان نقش داشته باشند و کس دیگری در وضع قانون و اجرای آن دخالت نداشته باشد (همان: ۱۷۴).

امروزه دموکراسی معنای خاص‌تری پیدا کرده است و رژیم‌ها دموکرات تلقی می‌کنند که در آن دین نقشی نداشته باشد. البته این شیوه از دموکراسی دین را نفی نمی‌کند، اما دین را از دخالت در امور سیاسی و اجتماعی منع می‌کند و اجازه نمی‌دهد مجریان قانون در مقام اجرای قانون صحبت از دین کنند و هیچ دستور و هیچ بخشنامه‌ای نباید براساس احکام و ارزش‌های دینی صادر شود. براساس این تفسیر جدید که دولت‌های استعماری ارائه می‌دهند و در راستای منافع و مقاصدشان آن را به اجرا درمی‌آورند، دموکراسی مساوی است با رژیم لائیک و سکولار، رژیمی که به هیچ نحوی به دین اجازه نمی‌دهد که در شئون سیاسی و اجتماعی آن رژیم دخالت داشته باشد. حتی اگر خود مردم هم بگویند ما این دین را می‌پذیریم و می‌خواهیم در مراکز دولتی و رسمی به مراسم دینی‌مان عمل کنیم، باز خواسته مردم را مخالف دموکراسی تلقی می‌کنند (همان: ۱۷۵). اگر مراد از دموکراسی آن باشد که هر قانونی را مردم وضع کردند، معتبر و لازم‌الاجراست و باید محترم شناخته شود، چنین مفهومی بی‌شک با دین سازگار نیست، زیرا از نظر دین حق حاکمیت و تشریح مختص به خداست؛ «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (یوسف: ۶۷)... دموکراسی غربی به معنای بی‌نیازی از احکام دین و بسنده کردن به آرای جمعی است، و این دقیقاً سرپیچی از اطاعت پروردگار به‌شمار می‌آید. اهمیت دادن به رأی مردم در

مقابل حکم الهی، روگرداندن از توحید و پذیرش شرک جدید دنیای معاصر است، که باید با این بت‌پرستی جدید مبارزه شود (همان، ج ۱: ۴۳). اگر منظور از دموکراسی این باشد که مردم در چارچوب احکام الهی و قوانین شرعی در سرنوشت خود مؤثر باشند، چنین تعبیری با دین مخالفت ندارد. در قانون اساسی این معنا به روشنی تأیید شده است و مقصود امام امت که فرمودند: میزان رأی مردم است، بی تردید همین بوده است؛ نه آنکه هرچه مردم خواستند حتی اگر مخالف حکم خدا باشد ارزش و اعتبار دارد. میزان، رأی مردم است تا زمانی که از قوانین الهی خارج نشود و با مبانی شرع مخالفتی نداشته باشد؛ در غیر این صورت، رأی مردم ارزشی ندارد (همان: ۴۴). منظور ایشان بیشتر نوعی دموکراسی ارشادی و هدایت‌شده است که در آن رأی مردم در چارچوب احکام الهی منشأ اثر در اداره کشور می‌شود.

آقای مصباح ادامه می‌دهد که اولین اشکال وارد بر این نوع دموکراسی این است که مراجعه به آرای عمومی به این شکل، ضامن حفظ مصالح حقیقی مردم نیست، زیرا این وکلا و منتخبان، از مصالح حقیقی مردم آگاه نیستند و تنها درصدد آنند که خواسته‌های مردم را برآورده ساخته و حفظ کنند. اشکال دوم این است که انتخابات انجام‌گرفته در جهان غرب، انتخابات واقعی و درستی نیست و این مسئله‌ای است که تمام مصلحان جهان غرب بدان اعتراف می‌کنند و کتاب‌های زیادی در مناقشه و رد آن نگاشته شده است (همان: ۱۲۶). تأکید می‌کنیم که بین نظریه ولایت فقیه یا حکومت اسلامی به معنای صحیحش با نظریه دموکراسی تفاوت بسیاری وجود دارد و ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم نظریه حکومت اسلامی و ولایت فقیه را بر دموکراسی تطبیق کنیم و کسانی که خواسته‌اند یا می‌خواهند چنین کاری را انجام دهند... یا شناخت صحیحی از اسلام نداشتند و ندارند یا طبق اغراض خاص شخصی و سیاسی چنین کرده و می‌کنند (مصباح یزدی، ۱۳۸۶: ۲۱).

از طرف دیگر آیت‌الله مصباح انواع مختلف جامعه مدنی به‌عنوان لازمه دموکراسی را این‌طور تقسیم می‌کند:

الف) جامعه مدنی در مقابل جامعه بدوی و غیرمتمدن: جامعه مدنی در این اصطلاح به جامعه‌ای گفته می‌شود که در آن قانون و ضابطه بر رفتار شهروندان حاکم است و هیچ‌کس حق ندارد با معیارها و سلايق شخصی دیگران را محکوم یا مجازات کند. شاید بتوان گفت کسانی که در کنار جامعه مدنی قانونمندی را مطرح می‌کنند به چنین معنایی از جامعه مدنی نظر دارند.

ب) جامعه مدنی: یعنی جامعه‌ای که مردم حداکثر وظایف اجتماعی را خودشان داوطلبانه به‌عهده می‌گیرند و بدین ترتیب بار دولت را سبک می‌کنند. این معنای جامعه مدنی کاملاً با اسلام سازگار است و وجود نهادهای آموزش و پرورش مردمی، بیمارستان‌ها و سایر خدمات عام‌المنفعه و به‌خصوص اوقاف، به‌روشنی گویای «مدنی» بودن جامعه اسلامی است.

ج) جامعه مدنی (در معنای نوین خود): بخشی از زندگی عمومی انسان‌هاست که مستقل از



دولت است و در قالب انجمن‌ها، اصناف، احزاب، گروه‌ها، مجامع فرهنگی و... جریان می‌یابد و نقش واسطه میان فرد و دولت را بازی می‌کند. جامعه مدنی در این مفهوم بار فرهنگی خاصی دارد که چندان با فرهنگ اسلامی سازگار نیست (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۳: ۱۵۷-۱۵۶)، زیرا مبتنی بر مبانی ویژه‌ای است که عبارت‌اند از:

۱. سکولاریسم (جدا کردن دین از تمام عرصه‌های اجتماعی): مطابق این پایه جامعه مدنی، انسان می‌تواند در تمام مسائل به گونه دلخواه قانونگذاری کند و هرگز ارزش‌ها و احکام دینی مانع قانونگذاری نیست، زیرا اساساً دین حق ندارد در امور جدی زندگی دخالتی داشته باشد.

۲. انسان‌محوری (اومانیزم): از آنجا که انسان و منافع او در این دیدگاه اصل و محور همه چیز است، بنابراین همه چیز و حتی دین باید در خدمت انسان باشد و هیچ دینی حق ندارد منافع انسان را تهدید نماید و گرنه از اعتبار و پذیرش خواهد افتاد (همان: ۱۷۸).

۳. نسبیت ارزشی و معرفتی: مطابق این دیدگاه، هیچ شناخت یا ارزش مطلق وجود ندارد. در بُعد معرفتی، هیچ کس نمی‌تواند شناخت و دیدگاه خود را حق مطلق معرفی کند، اگرچه آن دیدگاه برخاسته از حکم قطعی عقل یا متون قطعی و تحریف‌نشده دینی باشد. در بُعد ارزشی نیز هیچ ارزش ثابت و مطلق وجود ندارد، بلکه تمامی ارزش‌ها نسبی و تابع انتخاب و میل مردم هستند.

۴. طبیعت‌گرایی (در حقوق)، سودگرایی (در اخلاق) و عقلانیت‌ابزاری، دیگر مبانی این تفکرند که به دلیل پرهیز از طولانی شدن کلام، شرح آنها را وامی‌گذاریم.

جامعه مدنی کارکردهایی نیز دارد که ممکن است بر اثر تغییر شرایط زمانی و مکانی دچار تغییراتی شود. یکی از این کارکردها که برای جامعه مدنی در معنای نوین خود ذکر کرده‌اند و سخت درصددند آن را بر جامعه اسلامی ما نیز تحمیل کنند آن است که همه افراد جامعه در اشتغال تمام سمت‌های دولتی و حکومتی یکسان‌اند و اگر می‌گویند جامعه ایرانی باید به جامعه مدنی تبدیل شود؛ یعنی یک نفر یهودی نیز بتواند رئیس‌جمهور کشور شود؛ چون همه انسان‌ها از نظر انسانیت یکسان‌اند و ما انسان درجه یک و دو نداریم (همان: ۱۷۹). جامعه مدنی اسلامی علاوه بر دو کارکرد و ویژگی یادشده (جلب مشارکت مردم در کارها و بالا بردن توان اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امت و نیز کاهش بار تصدی و مسئولیت‌های دولت)، ویژگی‌های دیگری هم دارد که از آن جمله می‌توان به امور زیر اشاره کرد: ۱. استیفای حقوق مردم؛ ۲. بهره‌گیری از افکار و اندیشه‌ها در تصحیح و بهبود روش‌ها، تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی‌ها؛ ۳. جلوگیری از مفاسد اداری و اجتماعی و ممانعت از تعدیات دولت علیه مردم؛ ۴. هدایت و تربیت مردم؛ ۵. انجام تکالیف اجتماعی همچون «النصیحة لائمة المسلمین» و امر به معروف و نهی از منکر و... (همان: ۱۸۲). امروزه در غرب، جامعه مدنی<sup>۱</sup> در برابر جامعه دینی به کار می‌رود و

1. civil society

عبارت است از جامعه‌ای که در آن دین حاکم نباشد و دین نقشی در تشکیلات اجتماعی و فعالیت‌های اجتماعی نداشته باشد؛ طبعاً چنین معنایی از جامعه مدنی هرگز مورد پذیرش اسلام نخواهد بود. در اسلام اصل این است که مردم امور را داوطلبانه به دست گیرند و نیازهای اجتماعی را خود برطرف سازند و تا حد امکان از تصدی دولت کاسته شود و تنها در حد ضرورت دولت در فعالیت‌های اجتماعی و تأمین نیازمندی‌های جامعه دخالت کند، و صرفاً در سیاستگذاری‌های کلان و اموری که انجام آنها به هر دلیل از عهده مردم بر نمی‌آید ایفای نقش کند. جامعه‌ای با این ویژگی که مردم در آن عهده‌دار حداکثر امور و فعالیت‌های اجتماعی‌اند و بار تصدی دولت به حد ضرورت خلاصه می‌شود «جامعه اسلامی» یا «مدینه‌النبی» نام دارد و یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های جامعه مدنی اسلامی، مشارکت فزاینده مردم در رفع نیازمندی‌های عمومی است (همان: ۱۹۳). از نظر اسلام آن جامعه مدنی که در آن کافر و مسلمان در برخورداری از همه حقوق و احراز مقام‌ها یکسان‌اند، قابل پذیرش نیست. به صراحت می‌گوییم که از نظر اسلام تسلط کافر بر مسلمان در جامعه مدنی اسلامی جایز نیست... فرق نمی‌کند که عنوان دودرجه‌ای بودن شهروندی بر این تفاوت در حقوق و صلاحیت‌ها بنهند یا عنوان دیگری (همان، ج ۲: ۶۰).

از طرفی در مورد ارکان دموکراسی می‌توان به مطبوعات اشاره کرد که گستره فعالیت آن در نظرهای معتقدان به گرایش نصب فرازوفرودهایی دارد و می‌توان گفت تنها شخصیتی که آزادی مطبوعات و فعالیت آن را به عنوان یکی از ارکان دموکراسی با شرایط محدودکننده می‌پذیرد، آیت‌الله مصباح یزدی است.

بحث آزادی قلم و مطبوعات از مباحث مهم حقوق بشر برای انسان امروزی است و در عصر پیشرفت سریع ارتباطات باید به این مهم بیشتر پرداخته شود. همان‌طور که اشاره شد آزادی امری مقدس و مطلوب برای همه انسان‌هاست، ولی هیچ انسان عاقلی آزادی مطلق را نمی‌پذیرد؛ زیرا لازمه آن هرج و مرج و فساد و توحش است. قهراً آزادی از جمله آزادی بیان و قلم شرایط و قیودی دارد. پس باید روشن کنیم که «آزادی باید روی چه مبنایی مطرح شود؟» پاسخ کوتاه این است که قانون باید معلوم کند. بلافاصله سؤال دیگری مطرح می‌شود که «قانونگذار باید بر چه اساسی آزادی را محدود کند؟» (همان، ج ۴: ۲۴۲). در قبال حقی که مطبوعات و نویسندگان در مورد مصالح مادی و معنوی جامعه دارند، تکلیفی هم متوجه آنهاست که باید مطالب لازم و اعتقاداتی را که مصالح جامعه متوقف بر آنهاست، به خوبی طرح و تبیین کنند تا زمینه انحراف افراد کمتر شود و از بین برود. بالا بردن سطح آگاهی‌های افراد جامعه و بیمه کردن در قبال شبهات و ذکر سؤالات دینی به همراه نقد و بررسی و پاسخ آنها از جمله وظایف اهل قلم و بیان در زمان ما و در هر زمان دیگری است (همان: ۲۴۴). یگانه ملاک برای تعیین «بایدها و نبایدها»، «خوب و بد»، «ارزش و ضد ارزش» و به تعبیر فلسفی «حس و

قیح»، عبارت از این است که آیا در مسیر کمال نهایی انسان و قرب الی‌الله قرار دارد یا خیر. آزادی مطبوعات و رسانه‌ها نیز با همین ضابطه ارزیابی می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۳۴۶-۳۴۵). در نظر ایشان چنانچه مطبوعات در راستای انتشار مطالب ارزشی که موجب تقویت بنیان‌های اعتقادی جامعه می‌شود، به کار گرفته شوند، چنین آزادی‌ای با معیارهای اسلامی منطبق است، ولی آزادی رسانه‌ای در زمینه ترویج مسائل غیراخلاقی و غیرارزشی در مکتب اسلام محکوم است.

### دیدگاه‌های آیت‌الله منتظری

آیت‌الله منتظری شاخص‌ترین فقیه معتقد به نظریه نخب است. ایشان در طول سیره علمی خویش دچار تحولات فکری شایان توجهی شد. از زمانی که در حوزه فقه سیاسی از تقویت‌کنندگان قرائت نصب بود (منتظری، ۱۳۸۷: ۲۵)، سپس در حوزه علمیه قم نظریه ولایت فقیه را تدریس کرد که حاصل آن تدوین اثری در زمینه مبانی حکومت اسلامی بود، البته در آن به نظریه ولایت انتخابی گرایش داشت. بعد از آن با تدوین اثری دیگر به‌نوعی در نظریه خود تجدید نظر کرد و فقیه را صرفاً دارای شأن نظارتی بر امور کشور برشمرد (همان: ۲۲-۲۱)، با این حال نشانه‌هایی از هر دو نظریه ولایت و نظارت فقیه در دیدگاه ایشان نمایان است (همان: ۲۴-۲۵). بعدها و به مرور در نظر ایشان رعایت حقوق اجتماعی و سیاسی مردم اهمیت بسیاری یافت و نظام اسلامی را موظف به رعایت آنها برمی‌شمرد.

آیت‌الله منتظری در بیان مهم‌ترین ویژگی نظام‌های دموکراسی، ابتنای آنها بر آرای عمومی و خواست مردم را مهم‌ترین مشخصه ذکر می‌کند و می‌گوید اگر خواست مردم حکومت سکولار یا دینی باشد، دموکراسی هنگامی تحقق می‌یابد که خواست آنان هرچه باشد، عملی شود. ایشان در ادامه می‌گوید لائیک یا سکولار بودن حکومت نه مقوم دموکراسی است نه شرط آن. آقای منتظری نظام‌های دموکراتیک را به یک معنا ایدئولوژیک می‌داند و می‌گوید دموکراسی خود یک گونه ایدئولوژی است که از مقومات آن لیبرالیسم و انسان‌سالاری مطلق است. ایشان در مورد معنای دموکراسی و مقتضای آن می‌گوید که لازم نیست در هر کار و موضوع تخصصی به نظر مردم رجوع و از نظر کارشناسان صرف نظر شود. چنین امری امکان عملی ندارد و در دموکراسی‌های کنونی دنیا نیز چنین نیست، بلکه مردم چارچوب مشخص و اصلی حاکمیت را معین می‌کنند و حاکمیت امور تخصصی مورد نیاز آنها را به اهلش ارجاع می‌دهد (منتظری، ۱۳۸۸: ۳۶-۳۵). اگر اکثریت مردم مسلمان نباشند یا به‌دلیلی خواهان عمل به قوانین اسلامی نباشند، حکومت شرعاً و عقلاً حق ندارد با اِعمال زور و اِکراه، قوانین و ارزش‌های دینی را به عمل درآورد. این امر از آیاتی چون «لا اِکراه فی الدّین» و «لستَ علیهم بِمُضِیَظِرٍ» و نظایر آن و

نیز از سیره پیامبر (ص) و حضرت امیر (ع) و سایر امامان (ع) به خوبی فهمیده می‌شود (همو، همان: ۲۹). در این زمینه آیت‌الله مصباح ضمن انتقاد به برداشت مذکور، نظر دیگری ارائه کرده است: «آزادی عمل و اختیار در پذیرش دستورهای الهی قبل از اختیار اسلام است و گرنه پس از اختیار اسلام، هر مسلمانی باید ولایت و سلطه پیامبر و حاکمان اسلامی را بپذیرد و موظف است ارزش‌های اسلامی را رعایت کند و گرچه دولت اسلامی در زندگی فردی و خصوصی افراد و مسائلی که در نهان انجام می‌گیرد دخالت نمی‌کند، اما در ارتباط با زندگی اجتماعی و در تعامل با دیگران همگان را موظف و ملزم به رعایت حدود الهی می‌کند و با هتک حریم ارزش‌های الهی، توهین به مقدسات دین و تجاهر به فسق و محرمات، سخت مقابله می‌کند؛ و این در واقع نمودی از ولایت حاکمان اسلامی بر افراد جامعه است که آنها را وامی‌دارند تا ملتزم به لوازم ایمان و اسلام باشند، اسلامی که با اختیار خویش برگزیده‌اند» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۸۳).

آقای منتظری در ادامه مطالب، تصریح می‌کند که از اولین حقوق مسلم انسان حق تعیین سرنوشت است و فرد فرد جامعه حق دارند نوع حکومت و کارگزاران آن را خود انتخاب کرده و آنان را ملزم به عمل در چارچوب قوانین کنند. مردم حق دارند نسبت به کارگزاران و زمان تصدی آنها و نیز کیفیت حاکمیت و جایگزین کردن افرادی دیگر یا تعویض قانون راهکار مشخص کنند. در زمان ما این حق مردم از طریق برگزاری انتخابات آزاد اعمال می‌شود. البته بر مردم هم لازم است ملاک‌های عقلی و شرعی را در انتخاب خود لحاظ کنند (منتظری، ۱۳۸۵: ۶۳). وقتی مردم در اموال خود صاحب‌اختیارند، به طریق اولی در سرنوشت خود نیز صاحب‌اختیار خواهند بود؛ زیرا اختیار داشتن نسبت به سرنوشت به منزله علت است و مقدم بر اختیار داشتن نسبت به اموال است، چراکه اختیار بر اموال که محصول قوا و اراده انسان است، ناشی از اختیار و سلطه انسان‌ها نسبت به خویش خواهد بود (همان: ۶۴). «ولایت جمهور مردم» تعبیر دیگری از حکومت مردم بر مردم است که همان دموکراسی مصطلح است. حاکمیت مشروع به نظر این‌جانب برای غیر معصومین حاکمیتی است که با انتخاب صحیح و آزادانه مردم باشد. بسیاری از حقوق اجتماعی انسان مانند حق تعیین سرنوشت، حق امنیت آبرویی و مالی و حق اظهار نظر و عقیده مبتنی بر حق صلح است که همه انسان‌ها دارند؛ زیرا بدون صلح و تفاهم و تعامل، استیفای حقوق ذکرشده امکان ندارد (منتظری، ۱۳۸۷: ۷۹). مشخص است که دموکراسی در نظر ایشان همان نظام مردم‌سالاری دینی مبتنی بر اصول اسلامی است و حق تعیین سرنوشت مردم در چارچوب موازین اسلامی مطرح می‌شود.

با فرض قانونمند بودن کشور و داشتن تشکیلات وسیع و ارگان‌های مختلف قانونی، ولی فقیه فوق قانون نیست، بلکه در متن قانون است و در قانون اساسی برای او اختیارات و وظایفی مشخص شده و انتخاب او از ناحیه ملت براساس التزام او به قانون اساسی و قوانین مصوبه کشور

است، و در اصل ۱۰۷ قانون اساسی، تساوی رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور را داریم (منتظری، ۱۳۷۷: ۶۱). اگر قدرت سیاسی به شخصی واحد منتقل نشود، بهتر است، زیرا در شخص واحد خطر استبداد بیشتر است و اگر فرضاً خود او هم از هوا و استبداد به دور باشد ولی چون معصوم نیست، محتمل است حواشی و دربار او وی را از جامعه منعزل نمایند و به نام او کارهای خلافی انجام شود و صدای معترضین نیز به جایی نرسد... دیدگاه اسلام هیچ‌گاه با تفکیک قوای سه‌گانه و عدم تمرکز قدرت مخالفت ندارد، بلکه تمرکز قدرت در دست کسی که معصوم نیست و در معرض خطا و اشتباه و دخالت کردن بی‌جای حواشی اوست بر خلاف عقل و سیره عقلای جهان است (منتظری، ۱۳۷۸: ۶۴-۳۰).

آنچه موجب تضعیف دولت و دولتمردان است، سکوت دانشمندان و خردمندان در برابر خطاها و اشتباهات مسئولان و ارگان‌های مربوط و مراکز تصمیم‌گیری است... (منتظری، ۱۳۸۲: ۹۲). همه افراد جامعه اعم از موافق و مخالف حاکمیت، علاوه بر حق آزادی بیان و اظهار نظر، حق دارند در راستای ایده‌های خود و اصلاح یا تغییر برنامه‌های نظام حاکم بر اساس عقل و منطق و قانون، فعالیت سیاسی و تشکیلاتی داشته باشند، و سلب این حق تحت هیچ عنوانی مشروع نخواهد بود (همان: ۶۶).

## برایند

۱. از دیدگاه متفکران دینی و فقهای شیعه، دموکراسی به این معنا که مردم حق حاکمیت مطلق داشته باشند، وجود ندارد، بلکه مقید به هنجارهای مکتبی است. به عبارت بهتر، در حکومت اسلامی آنچه حکومت می‌کند، قانون الهی است و حکومت وسیله تحقق آن است و مردم نیز از لحاظ تشریحی مکلف به تقویت آن‌اند. رأی مردم در نظام ولایی اصالت ندارد، بلکه آنچه اصالت دارد قانون و حکم الهی است و آرای عمومی در طول آن منشأ اثر است.

۲. ارکان دموکراسی با توجه به نظرهای منقول از آرای فقهای معتقد به گرایش نصب و نخب در نظریه ولایت فقیه، قابلیت تحقق واقعی‌تر بر مبنای نظریه نخب دارد، زیرا در این نظریه بر حقوق سیاسی و اجتماعی مردم و حق حاکمیت مردم بیشتر تأکید می‌شود. همچنین مردم می‌توانند التزام به رعایت حقوق مدنی و سیاسی خود را به صورت شرط ضمن عقد بیعت از ولی فقیه بخواهند و او را مکلف به اجرای آن کنند.

۳. با توجه به قابلیت زمان‌بندی مدت تصدی ولایت توسط فقیه جامع‌الشرایط در نظریه نخب، می‌توان گفت ابتدای این نظریه بر حق تعیین سرنوشت مردم و نظارت آنها بر اعمال حکومت از طریق جامعه مدنی و مطبوعات امکان‌پذیرتر است. در نظریه نصب نهادی به نام جامعه مدنی که واسط میان مردم و نظام باشد و از طریق مطبوعات و احزاب بتواند بر حکومت

نظارت داشته باشد، وجود ندارد، زیرا تأکید این نظریه بر اطاعت از دستوره‌های حاکم اسلامی است. درحالی‌که در نظریه نخب، جامعه مدنی و مطبوعات به‌عنوان حلقه‌های نظارت مردم بر نظام سیاسی حاکم مطرح‌اند که آنها می‌توانند حقوق و خواسته‌های مشروع و قانونی خود را از حکومت مطالبه کنند و با سیاست‌های آن به ابراز مخالفت بپردازند.

## منابع

۱. ابوالحمد، عبدالحمید (۱۳۵۲)، میان‌سیاست، ج اول، چ دهم، تهران: توس.
۲. بشیریه، حسین (۱۳۹۲)، درس‌های دموکراسی برای همه، چ چهارم، تهران: نشر نگاه معاصر.
۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۳)، آموزش دانش سیاسی، چ یازدهم، تهران: نشر نگاه معاصر.
۴. توحیدفام، محمد (۱۳۸۱)، دولت و دموکراسی در عصر جهانی شدن، چ اول، تهران: روزنه.
۵. راسخ، محمد (۱۳۹۳)، حق و مصلحت، چ دوم، تهران: نشر نی.
۶. رحمت‌اللهی (۱۳۸۸)، تحول قدرت، چ اول، تهران: میزان.
۷. حائری، سید کاظم (۱۳۶۴)، بنیان حکومت در اسلام، چ اول، قم: وزارت ارشاد اسلامی.
۸. قمشی، رحیم (۱۳۷۸)، جامعه مدنی در اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
۹. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵)، حکومت قانون و جامعه مدنی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۷۲.
۱۰. کواکبیان، مصطفی (۱۳۷۰)، دموکراسی در نظام ولایت فقیه، چ اول، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۱. لاریجانی، محمدجواد (۱۳۷۷)، تدین، حکومت و توسعه، چ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر.
۱۲. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱)، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، چ هشتم، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج اول و سوم و چهارم، چ هشتم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)، نظریه سیاسی اسلام، ج اول و دوم، چ ششم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)، مردم‌سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه، چ ششم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)، چکیده‌ای از اندیشه‌های بنیادین اسلامی، چ ششم، قم: مؤسسه

- آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۷. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)، نظریه حقوقی اسلام، چ پنجم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶)، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، چ دوازدهم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۹. منتظری، حسینعلی (۱۳۸۸)، حکومت دینی و حقوق انسان، چ دوم، تهران: نشر گواهان.
۲۰. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، چ هشتم، چ اول، ترجمه و تقریر محمود صلواتی، تهران: سرایی.
۲۱. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)، رساله حقوق، چ پنجم، قم: ارغوان دانش.
۲۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲)، دیدگاهها، ج اول، چ سوم، قم: سرایی.
۲۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)، دیدگاهها، ج دوم، چ اول، قم: سرایی.
۲۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸)، جزوه حکومت مردمی و قانون اساسی.
۲۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷)، ولایت فقیه و قانون اساسی، نشریه پیام هاجر، ش ۲۳۶.
۲۶. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، انتقاد از خود، پایگاه اطلاع رسانی آیت الله منتظری.